توان عمل: دلوز و گواتری در گفت‌وگو با آرنت

سرشت جمعی توان عمل

شرق: کتاب «توان عمل» نوشته سوزان ماری مکالا که اخیراً با ترجمه عادل مشایخی منتشر شده است، رساله دکتری نویسنده است که در آن می‌کوشد با مفاهیمی که از مواجهه هانا آرنت، دلوز و گواتری استخراج می‌کند، زمینه‌ای برای پاسخ‌گفتن به مسائل مربوط به اندیشه سیاسی و فلسفه اخلاق و فمینیسم فراهم آورد. عادل مشایخی در مقدمه روشنگر خود بر کتاب به نامه‌ای از دلوز خطاب به آرنو ویلانی مربوط به سال ۱۹۸۶ اشاره می‌کند که دلوز در آنجا می‌نویسد «اگر قرار است کتابی نمایشنامه وجودداشتن باشد، سه ویژگی باید داشته باشد: کتابی درخور نمی‌نویسیم مگر درصورتی‌که فکر کنیم کتاب‌هایی که درمورد همان موضوع موردنظر ما یا موضوعی نزدیک به آن نوشته شده‌اند، دچار نوعی اشتباه فراگیرند که این موضع «کارکرد جدلی» کتاب است. دوم، درصورتی‌که فکر کنیم چیزی اساسی درمورد آن موضوع فراموش شده است: «کارکرد بازیابنده کتاب». و دست آخر درصورتی‌که فکر کنیم می‌توانیم مفهوم جدیدی بیافرینیم که «کارکرد خلاقانه» کتاب است. از دید مترجم، این کارکردها (جدل، بازیابی و خلق مفهوم) را در رساله سوزان مکالا می‌توان سراغ گرفت و در کارکرد سوم، «نویسنده با استفاده از مفهوم دلوزی-اسپینوزایی «توان عمل» مفهوم جدیدی از عمل سیاسی خلق می‌کند. او نخست به آرنت رجوع می‌کند و نشان می‌دهد که از دیدگاه آرنت، عمل سرشتی جمعی دارد اما از نظر او آرنت صرفاً توجه ما را به سرشت جمعی انسان‌ها نمی‌کند بلکه سرهمبندی عمل جلب می‌کند و درباره چگونگی برساخته‌شدن توان عمل چیزی سه ما نمی‌گوید. او سپس می‌کوشد نشان دهد که دلوز و گواتری چگونه با استفاده از مفهوم «سرهم‌بندی» و سایر مفاهیم مرتبط با آن نحوه تکوین توان عمل را تشریح کرده‌اند. این مواجهه آرنت با دلوز و گواتری به بازدارندن مفهوم آرنتی «عمل» می‌انجامد. حق با آرنت است: عمل همواره امری جمعی است؛ اما توجه به نحوه برساخته‌شدنش روشن کاهش می‌یابد و چگونه فردیت پیدا می‌کنند. «این رساله با دادائنش دلوز و گواتری به گفت‌وگو با آرنت می‌انجامد که در باب سیاسی- او بیش از چهل سال درباره مسئولیت شهروندی و اهمیت توانمندسازی افراد پژوهش کرده و مطالب بسیاری درباره تعهد اجتماعی نوشته است. در این کتاب، روکات لوب به مسراغ جستار نویسندگان نام‌آشنایی رفته که هریک از نگاه خود تجربه‌ای از «تاریخ انسان‌بودن» را روایت می‌کند که مترجم آنها را «روایت‌هایی حقیقی از امید و ناامیدی» می‌خواند: «شیفاعت و هراس و صد البته مقاومت؛ هر آنچه در زمانه بیم، در تاریکنای زمهریر یاس قلب‌مان را روشن می‌کند و یادمان می‌آورد چه بسیار آدمیانی که در طول این تاریخ بر از نقطه‌های سیاه و سفید و سرخ و خاکستری مثل ما رنج بسیار جان‌ستان بر جان کشیده‌اند؛ اما با یس نکشیده‌اند در پاسداری از آزادی و برابری تمامی انسان‌ها از هر نژاد و قوم و مذهبی که هستند. دم تجربه می‌کند. فراتر می‌رود و آن سوی افق‌های این جهان لنگر آنچه جان دارد...». جستار اول را تلسون ماندلا نوشته است. با عنوان «سال‌های سیاه» که تجربه زندان سیاسی خود را روایت کرده است: «جالش پیش‌روی هر زندانی، به‌خصوص زندانی سیاسی، این است که از زندان جان سالم به در ببرد: همان‌طور که وارد زندان شده بی‌هیچ روکات لوب به مسراغ جستار نویسندگان نام‌آشنایی رفته که هریک از نگاه خود تجربه‌ای از «تاریخ انسان‌بودن» را روایت می‌کند که مترجم آنها را «روایت‌هایی حقیقی از امید و ناامیدی» می‌خواند: «شیفاعت و هراس و صد البته مقاومت؛ هر آنچه در زمانه بیم، در تاریکنای زمهریر یاس قلب‌مان را روشن می‌کند و یادمان می‌آورد چه بسیار آدمیانی که در طول این تاریخ بر از نقطه‌های سیاه و سفید و سرخ و خاکستری مثل ما رنج بسیار جان‌ستان بر جان کشیده‌اند؛ اما با یس نکشیده‌اند در پاسداری از آزادی و برابری تمامی انسان‌ها از هر نژاد و قوم و مذهبی که هستند. دم تجربه می‌کند. فراتر می‌رود و آن سوی افق‌های این جهان لنگر

توان عمل
آرنت با دلوز و گواتری
سوزان ماری مکالا
ترجمه عادل مشایخی
انتشارات نگاه

مروری بر ۱۳ جستار کتاب «من سرگذشتِ یأسم و امید»

امید علیه امید

در کتاب «من سرگذشتِ یأسم و امید»، پل روکات لوب جستارهایی را گردآوری کرده است در باب امید سیاسی- او بیش از چهل سال درباره مسئولیت شهروندی و اهمیت توانمندسازی افراد پژوهش کرده و مطالب بسیاری درباره تعهد اجتماعی نوشته است. در این کتاب، روکات لوب به مسراغ جستار نویسندگان نام‌آشنایی رفته که هریک از نگاه خود تجربه‌ای از «تاریخ انسان‌بودن» را روایت می‌کند که مترجم آنها را «روایت‌هایی حقیقی از امید و ناامیدی» می‌خواند: «شیفاعت و هراس و صد البته مقاومت؛ هر آنچه در زمانه بیم، در تاریکنای زمهریر یاس قلب‌مان را روشن می‌کند و یادمان می‌آورد چه بسیار آدمیانی که در طول این تاریخ بر از نقطه‌های سیاه و سفید و سرخ و خاکستری مثل ما رنج بسیار جان‌ستان بر جان کشیده‌اند؛ اما با یس نکشیده‌اند در پاسداری از آزادی و برابری تمامی انسان‌ها از هر نژاد و قوم و مذهبی که هستند. دم تجربه می‌کند. فراتر می‌رود و آن سوی افق‌های این جهان لنگر زندگی کند. هر آنکه باور داشته باشد امیدی هست. این است عمل. خشی‌بخش من». او به روایت خاطرات خود از ۲ تواضر ۱۹۷۰ می‌پردازد، روزی که سالوادور آلنده رسما رئیس‌جمهوری شیلی شد و سه سال بعد از آنکه جت‌های بریتانیایی تحت فرمان رزال بلر بگیرد. جستار بعدی نوشته واسلاو هاول «سمت‌وسوی دل» نیز به تجربه زندان مرتبط است: «امیدی که من اغلب بدان می‌اندیشم (به‌خصوص در موقعیت‌های مطلقا ناامید، همچون زندان) برایم بیشتر حکم وضعیتی ذهنی دارد تا امری مربوط به دنیای بیرامون. در وجودمان امید داریم یا نداریم... امید بیشگویی نیست، موضع‌گیری روح است. سمت‌وسوی دل است. امید از جهانی که آدمی در همان دم تجربه می‌کند، فراتر می‌رود و آن سوی افق‌های این جهان لنگر می‌افکند». در این مجموعه، آرنل دورفمن هم جستاری با عنوان «سیاه‌جاله» دارد که با این جملات آغاز می‌شود: «انسان نمی‌تواند در این جهان زندگی کند، مگر آنکه باور داشته باشد امیدی هست. این است عمل. خشی‌بخش من». او به روایت خاطرات خود از ۲ تواضر ۱۹۷۰ می‌پردازد، روزی که سالوادور آلنده رسما رئیس‌جمهوری شیلی شد و سه سال بعد از آنکه جت‌های بریتانیایی تحت فرمان رزال بلر بگیرد. جستار بعدی نوشته واسلاو هاول «سمت‌وسوی دل» نیز به تجربه زندان مرتبط است: «امیدی که من اغلب بدان می‌اندیشم (به‌خصوص در موقعیت‌های مطلقا ناامید، همچون زندان) برایم بیشتر حکم وضعیتی ذهنی دارد تا امری مربوط به دنیای بیرامون. در وجودمان امید داریم یا نداریم... امید بیشگویی نیست، موضع‌گیری روح است. سمت‌وسوی دل است. امید از جهانی که آدمی در همان دم تجربه می‌کند، فراتر می‌رود و آن سوی افق‌های این جهان لنگر

من سرگذشتِ یأسم و امید
واسلاو هاول، آریل دورفمن، نادژدا ماندلشتام و...
ترجمه آزاده کامیار
نشر خوب

گفت‌وگوی احمد غلامی با محمد مالجو درباره کتاب «خیزخام»

گمشدگان تاریخ

کتاب «خیزخام» نوشته اخیر محمد مالجو که با اتکا بر اسناد عمدتاً منتشرنشده، روایتی از تاریخ زندگی مستمندان در عصر پهلوی طی فاصله زمانی اردیبهشت ۱۳۰۹ تا یکم شهریور ۱۳۲۰ را به دست می‌دهد. با رویکرد «تاریخ از پایین» نوشته شده است. البته تاریخ‌نگاری مردم در مقطعی خاص از تاریخ معاصرما، با پژوهش‌های مالجو در حوزه اقتصاد سیاسی بی‌ارتباط نیست: چراکه او باور دارد تاریخ مردمان، تاریخ اقتصاد سیاسی هم هست. چون رویکردهای اقتصاد سیاسی- شکل زیست و زندگی و بودونبود سرزمین‌ها و مردمانشان را نشان می‌دهند. او در این کتاب، به تعبیری سراغ گمشدگان تاریخ می‌رود و ترسی از زندگی کدایان، ولگردان، عجوزه و ارامل، بی‌نوایان، بی‌خانمان‌ان، درامانده‌ان، بی‌کاران فقیر، بنیمان بی‌کس، مجانین بی‌سرپناه، کودنقدان تهی‌دست، سالمندان بی‌چیز و ازکارافتادگان بی‌بضاعت را روایت می‌کند. مالجو در «خیزخام» سعی دارد با واکاوی پدیده مستمندی و دگردیسی آن و نحوه رسیدگی‌های دیوان‌سالاران به مستمندترین مستمندان در مقطع زمانی مورد نظر کتاب از خلال اسناد موجود، چارچوبی تحلیلی درباره کشاکش مستمندان و دیوان‌سالاران در دهه ۱۳۱۰ ترسیم کند. چنان‌که مالجو در این گفت‌وگو اشاره می‌کند قطب‌نمای او در این تحقیق تاریخی، پرسش‌هایی بوده است که برای برخی از آنها در اسناد موجود پاسخ‌هایی پیدا کرده و در طرح این پرسش‌ها از ارزش‌ها و آرمان‌هایی که برخی مورخان مارکسیست مدنظر دارند، تاثیرپذیرفته است؛ بی‌آنکه دستگاه نظری مارکسیستی را برای روایت تاریخی خود به کار گیرد. بااین‌حال، رویکرد «تاریخ از پایین» محور اصلی کار او بوده است و سعی داشته نشان دهد فاعلیت و عاملیت تغییرات اجتماعی صرفاً منحصر به نخبگان نبوده است؛ رویکردی که تاکنون در بیشتر تاریخ‌نگاری‌های وجه غالب با آن مواجه بوده‌ایم. با محمد مالجو درباره خیزخام و کشاکش مستمندان و دیوان‌سالاران از ۱۳۰۹ تا ۱۳۲۰ در ایران و البته ضرورت بازخوانی تاریخی پدیده مستمندی در ایران به گفت‌وگو نشسته‌ایم.

کتاب «خیزخام» در دست تاریخ‌نگاری مارکسیستی نوشته شده است که تاریخ را شرح زندگی پادشاهان و چهره‌هایی در سلسله‌مراتب قدرت و حوادث روزمرگی آن نمی‌داند بلکه باور دارد باید تاریخ را از پایین روایت کرد. به تعبیر تامسون «طبقه نه یک شی، است و نه یک ماشین بلکه بنده‌ای است از مردم که با پیوندهای به‌تندی به‌هم دوخته‌شده‌اند و در انبوه‌های از منافع یکسان، تجارب اجتماعی، سنت‌ها و نظام ارزش‌ها به‌هم شریک‌اند.» کتاب «خیزخام» نزد در همین مسیر روایتگر تاریخ از پایین است. این کتاب چه تفاوت‌ها و چه مشابهت‌هایی با دیگر نوشته‌های مارکسیستی دارد که با همین عنوان نوشته‌اند. به تعبیر دیگر، شما می‌خواهید از چه قلمروهایی فرهنگی دلبه و چه شباهت‌هایی بین روی خواندگان بگذارید؟

اصلی‌ترین تفاوت کتاب «خیزخام» با خیلی از تاریخ‌نگاری‌های مارکسیستی در این است که من مطلقاً هیچ سنخیتی با تاریخ‌نگاری مارکسیستی را با خود به قلمرو این تحقیق نیاورده‌ام. درواقع کوشیده‌ام تا مفاهیم و ارزش‌های برخی انواع تاریخ‌نگاری مارکسیستی هیچ تناسبی، اما وقتی تحقیق رقمتم به هیچ دستگاه نظری مارکسیستی متوسل نشدم. به عبارت دیگر، رویانی را که شما در این کتاب می‌یابید، منحصراً و مستقیماً از اسناد اخذ کردم. خودم از مدت مدیدی در جزئیات جمع عظیمی از اسناد عرق کردم اما مستمر نمی‌توانستم از جزئیات فاصله بگیرم و کل صحنه را در یک قاب واحد ببینم. این روند بود که رویات تاریخی را به‌تدریج ساخت. قطب‌نمای من در این تحقیق فقط پرسش‌هایم بود. البته برخی پرسش‌های دیگری هم داشتم که چون نتوانستم اسناد را در پاسخ به آن‌ها به خوبی دارم، در کنار بقیه پاسخ‌ها بدون پاسخ‌ماندن گذاشتم. بنابراین محور اصلی من پرسش‌هایی بودند که منظر داشتم به پاسخ‌های از پیش آماده‌ای که از کلان‌روایت‌های عاریتی سرچشمه گرفته‌اند. ازجمله انواع کلان‌روایت‌های مارکسیستی. در طرح آن پرسش‌ها می‌توید از ارزش‌ها و آرمان‌هایی که برخی مورخان مارکسیست مدنظر دارند تاثیر پذیرفته بودم. اما به‌هیچ‌وجه از دستگاه نظری مارکسیستی برای رویات تاریخی خود بهره نگرفتم. این‌جا دارم به دستگاه نظری و رویکرد پژوهشی تمایز می‌گذارم. برخی انواع تاریخ‌نگاری مارکسیستی واجد نوعی رویکرد «تاریخ از پایین» هستند. این رویکرد «تاریخ از پایین» البته محور اصلی کار من بود. به این معنا که اگر ما در طول تاریخ در زمینه‌های گوناگون شاهد تغییرات بودیم، اغلب این تغییرات فقط و فقط نشکل نبودند. فقط درواقع فقط شاه بود که فاعل دگرگونی‌های بزرگ بوده باشد. فقط پادشاه یا دربار یا روشنفکران یا روحانیون یا قدرت‌های بزرگ امپریالیستی نبودند که تغییرات تاریخی را رقم زدند. وقتی به گذشته نگاه می‌کنیم، به‌واسطه نوع صدا هایی که از مورخان خیزان غالب به ما رسیده عمدتاً روایت‌هایی از تاریخ را می‌شنویم که تغییرات مطلوب روایت «تاریخ از بالا». اما شاخه‌ای از مورخان مارکسیست که عمدتاً از انگلستان اواسط سده بیستم سرچشمه گرفته‌اند، تلاش کردند پیچیدگی‌های تغییر اجتماعی در گذر تاریخ را بیشتر و بیشتر درک کنند و به این اعتبار توجهی را به تغییرات تاریخی به دست دهند که واقع‌گرایانه‌تر باشد. به همین منظور نیز یافته‌های رویکرد «تاریخ از بالا» را با احتساب نقش انواع بازیگرانی جرح و تعدیل کرد. در تاریخ‌نگاری غالب اصولاً روی از آن‌ها دیده نمی‌شود. یعنی تلاش کردند صدای افراد فرودستان و نقش‌آفرینی‌شان را در چارچوب رویات تاریخی خودشان بیاورند. این شاخه از مورخان مارکسیست بر این مبنا سرشت تاریخ‌نگاری را از اساس دگرگون کردند و تصویری از گذشته‌ها به دست دادند بسیار متفاوت با تصویر انواع تاریخ‌نگاری‌های غیرخالب. البته من با رویکرد «تاریخ از پایین» به معنای عام و مطلق فقط از آن نوع تاریخ‌نگاری مجهز به رویکرد «تاریخ از پایین» صرفاً همین رویکرد را وام گرفتم. اما آگاهانه و عامدانه به تاریخ‌نگاری از اینکه وقتی اسناد را می‌خوانم و در چارچوب به تاریخ گذشته می‌اندیشم، از لنز دستگاه نظری مارکسیستی یا سایر انواع دستگاه‌های نظری سعه از تاریخ گذشته نگاه کنم.

اشاره کردید که وقتی سراغ اسناد رفتید دو چشم‌انداز در برابرشما قرار داشت. یکی اینکه برپایه‌ی اسناد دانسته‌اید که باسخ‌ها در دل‌شان وجود دارند و دیگری پرسش‌هایی که در اسناد تاریخی یاسخ‌هایی برای آن‌ها نبود. اسناد تاریخی در روند تحقیق شما چه انتظاراتی را برآورده نکرد و چه پرسش‌هایی را پاسخ نگرفتید؟

یک نمونه می‌گویم. از بمره پرسش‌هایی که نتوانستم در آینهٔ اسناد برایشان پاسخی در سطح شایسته استخراج کنم، مربوط به لایه‌های عمیق‌تری از زندگی روزمرهٔ مستمندترین مستمندان در سطح شهر یا روستا بود. البته که زهایی از زندگی روزمرهٔ بنیوانان در نوانخانه یا در زندگی شهری در برخی شهرها یا زهایی کردم اما نتوانستم به لایه‌های ژرفتری از تجربهٔ زیستهٔ روزمرهٔ نخاه رکنم. خیلی هست اگر نبود. مجموعهٔ عظیم اسنادی که دربارهٔ مستمندان به‌طور کل و مستمندترین مستمندان به طور خاص وجود دارد به دست ما رسیده. خیلی حدس مسائلی هم در مستمندترین مستمندان است. اگر به دورهٔ تاریخی دههٔ ۱۳۱۰ که در این کتاب روی آن متمرکز شده‌ایم، می‌بینیم صدای مستمندی مسائلی مستمندترین و ازکارافتادگی‌شان کمتر در قالب اسناد مکتوب بر جای مانده است. گرچه اسناد زیادی در این زمینه یافته‌ام، اما کماکان کفایت نمی‌کند که بتوانم تصویری گسترده و لایه‌هایی ژرف از تجربهٔ زیستهٔ مستمندترین مستمندان طی دههٔ ۱۳۱۰ را در اختیارتان قفط کنم و شناسایی کنم. پخش اعظم اسنادی که در آینهٔ آن‌ها را در بین خطوط آن‌ها توانستم تجربه‌های زیستهٔ مستمندترین مستمندان را غیرمستقیم صورت‌بندی و رویات کنم. عمدتاً محصول قدرقدرتان و نخبگانی بوده است نظیر دکترهای دیات و روسای گلانتری‌ها و سرپرستان نوانخانه‌ها و شهرداران و اعضای انجمن‌های بلدی و بخشداران و استانداران و انواع ارزیاب‌های خارجی داخلی و مالیه و نمایندگان مجلس و تا حد خیلی کمتری نیز مثلاً روزنامه‌نگاران آن ادوار. همه این‌ها به نحوی از اتخاذ در طبقات فرادست جایابی می‌شوند که این اسناد را به برای نوشتن تاریخ بلکه برای رفع‌وجوع کردن مسائل روزمرهٔ اداری و لشکری و کشوری تولیدشان می‌کردند. من صدا و تجربهٔ زیستهٔ مستمندترین مستمندترین را در آینهٔ منشفه‌هایی که اداری و تکنوکراتیک این مجموعه از نخبگان اختیارگر کرده‌ام، بنابراین یک بار از اینکه با تاریخ به‌ماثرت برشمارتی برسم‌هایی که اسناد نتوانستند برای من پاسخ‌هایی شایسته فراهم کنند. بررسی مربوط به لایه‌های ژرف سحاحت‌های گوناگون زندگی روزمرهٔ مستمندترین مستمندان بود. چه در خلال زندگی شهری یا روستایی‌شان یعنی هنگام آوارگی، چه در زندگی نوانخانه‌ای‌شان یعنی هنگامی که به نحوی از انحا از آن آزادی به درجات گوناگون محروم می‌شدند.

چه شد که توجه شما به نهادهایی مثل بلدیه‌ها یا شهرداری‌ها جلب شد؟ انگیزهٔ شما از توجه به این مسئله چه بود؟

برای پاسخ به این پرسش‌تان نگرنمی کنم که از بحث قبلی فاصله بگیرم. من یکی دو جای دیگر هم به این نکته اشاره کردم‌اما که اکنون به‌اختصار توضیح می‌دهم. در دههٔ ۹۰ شمسی روی برساخت خاموش‌شدهٔ تاریخ‌نگاری برای کلیت اقتصادی سیاسی ایران مشرکز شده بودم، بحثی عمدتاً غیرتاریخی. مشکلاً اشارم‌ام به چارچوب تحلیلی زنجیرهٔ انباشت سرمایه در افتصاد ایران است. به دیمهٔ دههٔ ۱۳۰۰ که رسیدم به‌تدریج برایم آشکار شد که نتایج بحثم بی‌آنکه خودم خواسته باشم، به‌طور ناخواسته ساختارگرایانه‌تر از حدی شده است که اکاهانه طراحی کرده باشم. من این را یک ضعف می‌دانستم و می‌دانم. در فرایند تامل برای رفع این ضعف رویات‌هایی را جویای یافتم. اصلی‌ترین راه این بود که باید فاعلیت‌ها و عاملیت‌های اصلی‌ترین بازیگران آن چارچوب‌های تحلیلم را از هم وارد چارچوب نظری‌ام کنم. چنان‌که اشاره کردم، تا از غلظت ساختارگرایانهٔ تحلیلم بکاهم. برای این منظور به‌عنوان دست‌گرمی رقمتم سراغ چرخهٔ جمعیتی‌ای که به‌خطا تحت عنوان می‌کردم هیچ فاعلیتی ندارند. می‌خواستم به با سرعت بیشتر به دست‌گرمی برای آن گروه جمعیتی کنم که تا مهارت و ورزیدگی لازم برای رفتن سراغ بازیگران اصلی‌ترین مثل طبقهٔ کارگر و طبقهٔ متوسط و بورژوازی و غیره را کسب کنم. به این اعتبار مضحکاً

اشاره کردید که وقتی سراغ اسناد رفتید دو چشم‌انداز در برابرشما قرار داشت. یکی اینکه برپایه‌ی اسناد دانسته‌اید که باسخ‌ها در دل‌شان وجود دارند و دیگری پرسش‌هایی که در اسناد تاریخی یاسخ‌هایی برای آن‌ها نبود. اسناد تاریخی در روند تحقیق شما چه انتظاراتی را برآورده نکرد و چه پرسش‌هایی را پاسخ نگرفتید؟

یک نمونه می‌گویم. از بمره پرسش‌هایی که نتوانستم در آینهٔ اسناد برایشان پاسخی در سطح شایسته استخراج کنم، مربوط به لایه‌های عمیق‌تری از زندگی روزمرهٔ مستمندترین مستمندان در سطح شهر یا روستا بود. البته که زهایی از زندگی روزمرهٔ بنیوانان در نوانخانه یا در زندگی شهری در برخی شهرها یا زهایی کردم اما نتوانستم به لایه‌های ژرفتری از تجربهٔ زیستهٔ روزمرهٔ نخاه رکنم. خیلی هست اگر نبود. مجموعهٔ عظیم اسنادی که دربارهٔ مستمندان به‌طور کل و مستمندترین مستمندان به طور خاص وجود دارد به دست ما رسیده. خیلی حدس مسائلی هم در مستمندترین مستمندان است. اگر به دورهٔ تاریخی دههٔ ۱۳۱۰ که در این کتاب روی آن متمرکز شده‌ایم، می‌بینیم صدای مستمندی مسائلی مستمندترین و ازکارافتادگی‌شان کمتر در قالب اسناد مکتوب بر جای مانده است. گرچه اسناد زیادی در این زمینه یافته‌ام، اما کماکان کفایت نمی‌کند که بتوانم تصویری گسترده و لایه‌هایی ژرف از تجربهٔ زیستهٔ مستمندترین مستمندان طی دههٔ ۱۳۱۰ را در اختیارتان قفط کنم و شناسایی کنم. پخش اعظم اسنادی که در آینهٔ آن‌ها را در بین خطوط آن‌ها توانستم تجربه‌های زیستهٔ مستمندترین مستمندان را غیرمستقیم صورت‌بندی و رویات کنم. عمدتاً محصول قدرقدرتان و نخبگانی بوده است نظیر دکترهای دیات و روسای گلانتری‌ها و سرپرستان نوانخانه‌ها و شهرداران و اعضای انجمن‌های بلدی و بخشداران و استانداران و انواع ارزیاب‌های خارجی داخلی و مالیه و نمایندگان مجلس و تا حد خیلی کمتری نیز مثلاً روزنامه‌نگاران آن ادوار. همه این‌ها به نحوی از اتخاذ در طبقات فرادست جایابی می‌شوند که این اسناد را به برای نوشتن تاریخ بلکه برای رفع‌وجوع کردن مسائل روزمرهٔ اداری و لشکری و کشوری تولیدشان می‌کردند. من صدا و تجربهٔ زیستهٔ مستمندترین مستمندترین را در آینهٔ منشفه‌هایی که اداری و تکنوکراتیک این مجموعه از نخبگان اختیارگر کرده‌ام، بنابراین یک بار از اینکه با تاریخ به‌ماثرت برشمارتی برسم‌هایی که اسناد نتوانستند برای من پاسخ‌هایی شایسته فراهم کنند. بررسی مربوط به لایه‌های ژرف سحاحت‌های گوناگون زندگی روزمرهٔ مستمندترین مستمندان بود. چه در خلال زندگی شهری یا روستایی‌شان یعنی هنگام آوارگی، چه در زندگی نوانخانه‌ای‌شان یعنی هنگامی که به نحوی از انحا از آن آزادی به درجات گوناگون محروم می‌شدند.

چه شد که توجه شما به نهادهایی مثل بلدیه‌ها یا شهرداری‌ها جلب شد؟ انگیزهٔ شما از توجه به این مسئله چه بود؟

برای پاسخ به این پرسش‌تان نگرنمی کنم که از بحث قبلی فاصله بگیرم. من یکی دو جای دیگر هم به این نکته اشاره کردم‌اما که اکنون به‌اختصار توضیح می‌دهم. در دههٔ ۹۰ شمسی روی برساخت خاموش‌شدهٔ تاریخ‌نگاری برای کلیت اقتصادی سیاسی ایران مشرکز شده بودم، بحثی عمدتاً غیرتاریخی. مشکلاً اشارم‌ام به چارچوب تحلیلی زنجیرهٔ انباشت سرمایه در افتصاد ایران است. به دیمهٔ دههٔ ۱۳۰۰ که رسیدم به‌تدریج برایم آشکار شد که نتایج بحثم بی‌آنکه خودم خواسته باشم، به‌طور ناخواسته ساختارگرایانه‌تر از حدی شده است که اکاهانه طراحی کرده باشم. من این را یک ضعف می‌دانستم و می‌دانم. در فرایند تامل برای رفع این ضعف رویات‌هایی را جویای یافتم. اصلی‌ترین راه این بود که باید فاعلیت‌ها و عاملیت‌های اصلی‌ترین بازیگران آن چارچوب‌های تحلیلم را از هم وارد چارچوب نظری‌ام کنم. تا از غلظت ساختارگرایانهٔ تحلیلم بکاهم. برای این منظور به‌عنوان دست‌گرمی رقمتم سراغ چرخهٔ جمعیتی‌ای که به‌خطا تحت عنوان می‌کردم هیچ فاعلیتی ندارند. می‌خواستم به با سرعت بیشتر به دست‌گرمی برای آن گروه جمعیتی کنم که تا مهارت و ورزیدگی لازم برای رفتن سراغ بازیگران اصلی‌ترین مثل طبقهٔ کارگر و طبقهٔ متوسط و بورژوازی و غیره را کسب کنم. به این اعتبار مضحکاً

عکس: مهدی تاکی، شرق

کتاب «خیزخام» در دست تاریخ‌نگاری مارکسیستی نوشته شده است که تاریخ را شرح زندگی پادشاهان و چهره‌هایی در سلسله‌مراتب قدرت و حوادث روزمرگی آن نمی‌داند بلکه باور دارد باید تاریخ را از پایین روایت کرد. به تعبیر تامسون «طبقه نه یک شی، است و نه یک ماشین بلکه بنده‌ای است از مردم که با پیوندهای به‌تندی به‌هم دوخته‌شده‌اند و در انبوه‌های از منافع یکسان، تجارب اجتماعی، سنت‌ها و نظام ارزش‌ها به‌هم شریک‌اند.» کتاب «خیزخام» نزد در همین مسیر روایتگر تاریخ از پایین است. این کتاب چه تفاوت‌ها و چه مشابهت‌هایی با دیگر نوشته‌های مارکسیستی دارد که با همین عنوان نوشته‌اند. به تعبیر دیگر، شما می‌خواهید از چه قلمروهایی فرهنگی دلبه و چه شباهت‌هایی بین روی خواندگان بگذارید؟

اصلی‌ترین تفاوت کتاب «خیزخام» با خیلی از تاریخ‌نگاری‌های مارکسیستی در این است که من مطلقاً هیچ سنخیتی با تاریخ‌نگاری مارکسیستی را با خود به قلمرو این تحقیق نیاورده‌ام. درواقع کوشیده‌ام تا مفاهیم و ارزش‌های برخی انواع تاریخ‌نگاری مارکسیستی هیچ تناسبی، اما وقتی تحقیق رقمتم به هیچ دستگاه نظری مارکسیستی متوسل نشدم. به عبارت دیگر، رویانی را که شما در این کتاب می‌یابید، منحصراً و مستقیماً از اسناد اخذ کردم. خودم از مدت مدیدی در جزئیات جمع عظیمی از اسناد عرق کردم اما مستمر نمی‌توانستم از جزئیات فاصله بگیرم و کل صحنه را در یک قاب واحد ببینم. این روند بود که رویات تاریخی را به‌تدریج ساخت. قطب‌نمای من در این تحقیق فقط پرسش‌هایم بود. البته برخی پرسش‌های دیگری هم داشتم که چون نتوانستم اسناد را در پاسخ به آن‌ها به خوبی دارم، در کنار بقیه پاسخ‌ها بدون پاسخ‌ماندن گذاشتم. بنابراین محور اصلی من پرسش‌هایی بودند که منظر داشتم به پاسخ‌های از پیش آماده‌ای که از کلان‌روایت‌های عاریتی سرچشمه گرفته‌اند. ازجمله انواع کلان‌روایت‌های مارکسیستی. در طرح آن پرسش‌ها می‌توید از ارزش‌ها و آرمان‌هایی که برخی مورخان مارکسیست مدنظر دارند تاثیر پذیرفته بودم. اما به‌هیچ‌وجه از دستگاه نظری مارکسیستی برای رویات تاریخی خود بهره نگرفتم. این‌جا دارم به دستگاه نظری و رویکرد پژوهشی تمایز می‌گذارم. برخی انواع تاریخ‌نگاری مارکسیستی واجد نوعی رویکرد «تاریخ از پایین» هستند. این رویکرد «تاریخ از پایین» البته محور اصلی کار من بود. به این معنا که اگر ما در طول تاریخ در زمینه‌های گوناگون شاهد تغییرات بودیم، اغلب این تغییرات فقط و فقط نشکل نبودند. فقط درواقع فقط شاه بود که فاعل دگرگونی‌های بزرگ بوده باشد. فقط پادشاه یا دربار یا روشنفکران یا روحانیون یا قدرت‌های بزرگ امپریالیستی نبودند که تغییرات تاریخی را رقم زدند. وقتی به گذشته نگاه می‌کنیم، به‌واسطه نوع صدا هایی که از مورخان خیزان غالب به ما رسیده عمدتاً روایت‌هایی از تاریخ را می‌شنویم که تغییرات مطلوب روایت «تاریخ از بالا». اما شاخه‌ای از مورخان مارکسیست که عمدتاً از انگلستان اواسط سده بیستم سرچشمه گرفته‌اند، تلاش کردند پیچیدگی‌های تغییر اجتماعی در گذر تاریخ را بیشتر و بیشتر درک کنند و به این اعتبار توجهی را به تغییرات تاریخی به دست دهند که واقع‌گرایانه‌تر باشد. به همین منظور نیز یافته‌های رویکرد «تاریخ از بالا» را با احتساب نقش انواع بازیگرانی جرح و تعدیل کرد. در تاریخ‌نگاری غالب اصولاً روی از آن‌ها دیده نمی‌شود. یعنی تلاش کردند صدای افراد فرودستان و نقش‌آفرینی‌شان را در چارچوب رویات تاریخی خودشان بیاورند. این شاخه از مورخان مارکسیست بر این مبنا سرشت تاریخ‌نگاری را از اساس دگرگون کردند و تصویری از گذشته‌ها به دست دادند بسیار متفاوت با تصویر انواع تاریخ‌نگاری‌های غیرخالب. من با رویکرد «تاریخ از پایین» به معنای عام و مطلق فقط از آن نوع تاریخ‌نگاری مجهز به رویکرد «تاریخ از پایین» صرفاً همین رویکرد را وام گرفتم. اما آگاهانه و عامدانه به تاریخ‌نگاری از اینکه وقتی اسناد را می‌خوانم و در چارچوب به تاریخ گذشته می‌اندیشم، از لنز دستگاه نظری مارکسیستی یا سایر انواع دستگاه‌های نظری سعه از تاریخ گذشته نگاه کنم.

اشاره کردید که وقتی سراغ اسناد رفتید دو چشم‌انداز در برابرشما قرار داشت. یکی اینکه برپایه‌ی اسناد دانسته‌اید که باسخ‌ها در دل‌شان وجود دارند و دیگری پرسش‌هایی که در اسناد تاریخی یاسخ‌هایی برای آن‌ها نبود. اسناد تاریخی در روند تحقیق شما چه انتظاراتی را برآورده نکرد و چه پرسش‌هایی را پاسخ نگرفتید؟

یک نمونه می‌گویم. از بمره پرسش‌هایی که نتوانستم در آینهٔ اسناد برایشان پاسخی در سطح شایسته استخراج کنم، مربوط به لایه‌های عمیق‌تری از زندگی روزمرهٔ مستمندترین مستمندان در سطح شهر یا روستا بود. البته که زهایی از زندگی روزمرهٔ بنیوانان در نوانخانه یا در زندگی شهری در برخی شهرها یا زهایی کردم اما نتوانستم به لایه‌های ژرفتری از تجربهٔ زیستهٔ روزمرهٔ نخاه رکنم. خیلی هست اگر نبود. مجموعهٔ عظیم اسنادی که دربارهٔ مستمندان به‌طور کل و مستمندترین مستمندان به طور خاص وجود دارد به دست ما رسیده. خیلی حدس مسائلی هم در مستمندترین مستمندان است. اگر به دورهٔ تاریخی دههٔ ۱۳۱۰ که در این کتاب روی آن متمرکز شده‌ایم، می‌بینیم صدای مستمندی مسائلی مستمندترین و ازکارافتادگی‌شان کمتر در قالب اسناد مکتوب بر جای مانده است. گرچه اسناد زیادی در این زمینه یافته‌ام، اما کماکان کفایت نمی‌کند که بتوانم تصویری گسترده و لایه‌هایی ژرف از تجربهٔ زیستهٔ مستمندترین مستمندان طی دههٔ ۱۳۱۰ را در اختیارتان قفط کنم و شناسایی کنم. پخش اعظم اسنادی که در آینهٔ آن‌ها را در بین خطوط آن‌ها توانستم تجربه‌های زیستهٔ مستمندترین مستمندان را غیرمستقیم صورت‌بندی و رویات کنم. عمدتاً محصول قدرقدرتان و نخبگانی بوده است نظیر دکترهای دیات و روسای گلانتری‌ها و سرپرستان نوانخانه‌ها و شهرداران و اعضای انجمن‌های بلدی و بخشداران و استانداران و انواع ارزیاب‌های خارجی داخلی و مالیه و نمایندگان مجلس و تا حد خیلی کمتری نیز مثلاً روزنامه‌نگاران آن ادوار. همه این‌ها به نحوی از اتخاذ در طبقات فرادست جایابی می‌شوند که این اسناد را به برای نوشتن تاریخ بلکه برای رفع‌وجوع کردن مسائل روزمرهٔ اداری و لشکری و کشوری تولیدشان می‌کردند. من صدا و تجربهٔ زیستهٔ مستمندترین مستمندترین را در آینه